

کَرِن آرمسترائنگ

دگرگونی بزرگ

جهان در زمان بودا، سقراط، کنفوسیوس و ارمیا

برگردانی

ع. پاشایی

نسترن پاشایی

انتشارات فراروان

(روانشناسی، فراروان‌شناسی و عرفان)

سرشناسه : آرمنترانگ، کارن، ۱۹۲۴ - م.
 عنوان و پدیدآور : دگرگونی بزرگ: جهان در زمان بودا، سقراط، کنفوسیوس و ارمیا / کرن آرمنترانگ
 برگردان ج. پاشایی، نسترن پاشایی.
 مشخصات نشر : تهران: فراوان، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری : شانزده، ۵۲۸ ص: مصور، نقشه.
 چاپک : ISBN 978-964-2842-08-7

وضعیت فهرست‌نویسی : لیبا
 یادداشت : عنوان اصلی:
 The great transformation:
 the world in the time of Buddha, ...

یادداشت : کتابخانه به صورت زیر نویس.
 عنوان دیگر : جهان در زمان بودا، سقراط، کنفوسیوس و ارمیا .
 موضوع : دین - تاریخ.
 موضوع : فلسفه - قدیم.
 موضوع : تاریخ باستان.
 شناسه نظریه : پاشایی، هسکری، ۱۳۱۸ - مترجم.
 شناسه نظریه : پاشایی، نسترن، ۱۳۲۸ - مترجم.
 ردیابی کنگره : ۱۳۸۶ / ۱۲۰۸ / BL۶۳۰
 ردیابی دیویی : ۲۰۰/۹۰۱۲
 شماره کتابخانه ملی : ۴۹۲۴۱-۹۸۵

دگرگونی بزرگ



نوشته‌ی کرن آرمنترانگ
 برگردان ج. پاشایی و نسترن پاشایی
 چاپ اول ۱۳۸۶، شمارگان ۲۰۰۰
 لیتوگرافی سوره‌نگار، چاپ تصویر
 چاپک ۷-۸-۲۸۴۲-۹۶۴-۹۷۸



«تمام حقوق برای انتشارات فراوان محفوظ است»
 تهران: تلفن ۶۶۹۲۱۳۷۸ و ۶۶۲۳۷۷۵۳ فکس ۶۶۹۰۰۲۹۹
 E-mail: info@fararavan.com

قیمت ۶۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

هشت	فهرست نقشه‌ها و طرح‌ها
نه	سخن‌ناشر
یازده	پیش‌گفتار
۱	مقدمه
۱۱	۱. ملت‌های محوری (ح ۱۶۰۰ تا ۹۰۰ ق م)
۶۳	۲. آیین (ح ۹۰۰ تا ۸۰۰ ق م)
۱۰۵	۳. کینوسیس (ح ۸۰۰ تا ۷۰۰ ق م)
۱۴۹	۴. دانش (ح ۷۰۰ تا ۶۰۰ ق م)
۱۹۵	۵. رنج (ح ۶۰۰ تا ۵۳۰ ق م)
۲۳۷	۶. همدلی (ح ۵۳۰ تا ۴۵۰ ق م)
۲۸۷	۷. مهر برای همه (ح ۴۵۰ تا ۳۹۸ ق م)
۳۳۷	۸. همه یکی است (ح ۴۰۰ تا ۳۰۰ ق م)
۳۸۵	۹. امپراتوری (ح ۳۰۰ تا ۲۲۰ ق م)
۴۲۷	۱۰. راه به پیش
۴۶۵	یادداشت‌ها
۴۹۱	واژگان
۵۰۳	کتابنامه
۵۱۵	نمایه‌ی نام‌ها و مفهوم‌ها

فهرست نقشه‌ها و طرح‌ها

۲۴	مهاجرت‌های آریایی ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م: سرزمین هفت‌رود
۳۳	گسترش آریایی‌ها به شرق ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ ق.م
۳۵	قربانگاه ودایی
۴۰	چین عصر شانگ ۱۶۰۰ تا ۱۰۴۵ ق.م
۴۷	چین در عهد جوی-آغازین، قرن یازدهم تا قرن نهم ق.م
۵۰	اسرائیل آغازین و کشورهای پیرامونی ۱۲۰۰ ق.م
۶۴	یونان میسنی ۱۴۵۰ تا ۱۲۰۰ ق.م
۷۳، ۷۲	شجره‌نامه‌های خدایان یونانی: فرزندان گایا و فرزندان خائوس
۸۱	کشورهای اسرائیل و یهودا ۱۰۰۰ تا ۷۲۲ ق.م
۱۱۷	امپراتوری آشور، ۷۴۴ تا ۶۱۲ ق.م
۱۲۵	شهر-دولت‌های یونانی
۱۳۵	شجره‌نامه‌ی خدایان آلمپی
۱۴۰	امیرنشین‌ها و کشورهای حاشیه‌یی چین در دوره‌ی بهار و پاییز آغازین
۱۵۵	سرزمین آریا ۱۰۰۰ ق.م
۱۸۴	امیرنشین‌ها و دولت‌های چینی در دوره‌ی بهار و پاییز پسین
۱۸۷	اورشلیم و یهودا بعد از ۷۲۲ ق.م
۱۹۹	امپراتوری بابل، ۶۲۶ تا ۵۳۹ ق.م
۲۵۰	امپراتوری ایران
۲۵۶	یهودا در دوره‌ی ایرانی
۲۷۵	ناحیه‌ی گنگ شرقی از قرن ششم ق.م
۳۱۲	هفت دولت جنگنده‌ی چین ۴۸۵ تا ۲۲۱ ق.م
۴۰۷	امپراتوری‌های سلوکی‌ها، بطلمیوسی‌ها، و متواریه
۴۲۸	امپراتوری چین
۴۳۴	امپراتوری هُن
۴۵۵	دین‌های عصر محوری در جهان امروز: جمعیت جهان

سخن ناشر

کتاب دگرگونی بزرگ آخرین و یکی از برجسته‌ترین آثار خانم کرن آرمسترانگ^۱ است که در سال ۲۰۰۶ میلادی از سوی انتشارات آتلانتیک در لندن به چاپ رسید. خانم آرمسترانگ در ۱۴ نوامبر ۱۹۳۴ در وایلدموور^۲ انگلستان در خانواده‌ای با ریشه‌های ایرلندی متولد شد و پس از تولد او، خانواده‌اش به برومزگرو^۳ و سپس به بیرمنگم^۴ نقل مکان کردند. وی از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۹ راهبه بود، سپس به یکی از کالج‌های دانشگاه آکسفورد فرستاده شد و در آن جا به مطالعه زبان انگلیسی پرداخت. در همین زمان بود که از فرقه و از زاهدی دست کشید. در این دوره او گرفتار بیماری صرع بود که هنوز آن را تشخیص نداده بودند که وصف آن در کتاب پلکان مارپیچ (۲۰۰۳) آمده است.

آرمسترانگ از در تنگ را در ۱۹۸۲ منتشر کرد که وصف زندگی محدود در تنگنای صومعه است. (و با این نوشته در بین کاتولیک‌های بریتانیا برای خودش کلی دشمن تراشید.)

در حال حاضر خانم آرمسترانگ یکی از شارحان بزرگ مسایل دینی است که در زمینه‌ی یهودیت، مسیحیت، اسلام و آیین بودا می‌نویسد. در واقع وی یکی از نادر زنان محقق است که مسلمان نبوده اما برداشتی مثبت و همدلانه از اسلام دارد.

از خانم آرمسترانگ علاوه بر مقالات متعدد، ۲۰ جلد کتاب نیز به چاپ رسیده که تعدادی از آن به فارسی درآمده است. از جمله خداشناسی از ابراهیم تا کنون: دین یهود، مسیحیت و اسلام^۵، برگردان محسن سپهر، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۵؛ محمد (ص): زندگی‌نامه پیامبر اسلام،

1. Karen Armstrong

2. Wildmoor

3. Bromsgrove

4. Birmingham

۵ عنوان اصلی کتاب، تاریخ خدا: ۴۰۰۰ سال جستجو در یهودیت، مسیحیت و اسلام می‌باشد.

برگردان کیانوش حشمتی، انتشارات حکمت، چاپ دوم، ۱۳۸۶؛ و دگرگونی بزرگ (همین کتاب). کتاب بودای او نیز با ترجمه‌ی نسترن پاشایی از سوی این انتشارات به زودی به چاپ می‌رسد. بسیار خوشوقتیم که خانم آرمسترانگ پس از تماس‌های مکرر کپی‌رایت کتاب دگرگونی بزرگ را برای ترجمه به فارسی در اختیار فراروان قرار دادند. در همین رابطه از خانم شهرزاد شریفیان که برای ایجاد این ارتباط و تنظیم قرارداد تلاش کردند قدردانی می‌کنیم.

و اما در مورد مترجمان؛

ع. پاشایی در سال ۱۳۱۸ در شهر ساری متولد شد. پس از گذراندن دوره فلسفه و علوم تربیتی در دانش‌سرای عالی تهران، در سال ۱۳۴۱ به تدریس فلسفه در شهر ساری پرداخت. کتاب‌های بسیاری از ایشان در زمینه‌های مختلف از جمله؛ آیین بودا، ذن (از آیین بودا)، آیین‌های هندو، تاریخ فلسفه چین، دائو، هایکو (شعر ژاپنی)، سرخیستان و ... ترجمه و تألیف شده است.

نسترن پاشایی متولد ۱۳۴۸ فارغ‌التحصیل رشته داروسازی در مقطع دکترا، از سال ۱۳۷۹ به ترجمه‌ی کتاب‌هایی در زمینه شرق و هنر شرقی پرداخته و تاکنون ۶ جلد کتاب به چاپ رسانده است. از جمله هنر ژاپن، شینتو، بی‌دلی در ذن، ژاپن روح‌گریزان که در دو مورد آخر مترجم همکار بوده است.

فراروان

پیش‌گفتار

«دگرگونی بزرگ» اصطلاحی است که به معنی خاصی در غرب جا افتاده است. آن را برای وصف حاصل جمع یک رشته از تغییراتی به کار می‌برند که خاستگاه به هم پیوسته‌یی دارند و در مدت دو قرن، از ۱۷۰۰ تا ۱۹۰۰، در اروپا پیدا شده‌اند. اما خانم کرن آرمسترانگ این مفهوم را به عصر محوری — که در مقدمه‌ی ایشان با حدود آن آشنا می‌شویم — تسری می‌دهد، و برای تفکیک این دو «دگرگونی بزرگ»، رویداد اخیر را «دگرگونی بزرگ غرب» یا غربی می‌خواند. شاید اشاره‌ی کوتاهی به مفهوم نوی «دگرگونی بزرگ» به فهم پیش‌تر این کتاب کمک کند.

اگرچه تاریخ‌نگارها و دانشمندان علوم اجتماعی در زمینه‌ی تعریف دقیق این اصطلاح توافق ندارند اما دو تغییر هستند که محور دگرگونی بزرگ‌اند، یکی رشد اقتصادهای بازار جدید از نظر علم اقتصاد است، و دیگری تغییری است در سیاست، و آن توسعه‌ی ملت-دولت‌های جدید و یک نظام روابط بین‌المللی مبتنی بر دولت است. تغییرات بالقوه‌ی دیگر می‌توانند در این زمینه‌ها باشند: تغییرات فن‌آوری در انقلاب صنعتی، پیشرفت‌هایی در فن‌آوری و سازمان‌دهی نظامی، و گسترش حق رأی و محو امتیازات آریستوکراتیک. به طور کلی، دگرگونی بزرگ را شاید بتوان نشان‌دهنده‌ی توسعه‌ی جامعه‌ی جدید دانست.

این عبارت در کتاب کارل پولانی^۱ تاریخ‌نگار به اسم دگرگونی بزرگ (۱۹۴۴) به کار رفته و عمومیت پیدا کرده است.^۲

قرن‌های میان ۸۰۰ و ۳۰۰ ق م شاهد یک انفجار مفاهیم دینی نو بود. پیدایی آن‌ها پس از مه‌ار آتش به دست انسان، دومین رویدادی است که از بیخ و بن فهم ما را از آن چه باید انسانی باشد

1. Karl Polanyi

2. en.wikipedia: The Great Transformation.

دگرگون می‌کند. چرا سقراط، بودا، کنفوسیوس، ارمیا، و لاووزه، و دیگران، همه در یک طول پانصدساله ظهور کردند؟ و چرا تصورات همه‌ی آن‌ها درباره‌ی انسانیت این‌همه شبیه‌اند؟

در دگرگونی بزرگ، کرنِ آرمسترانگ این دوره‌ی چشمگیر و کامیاب، و بستگی‌های میان یک چنین گروه ناهمسان فیلسوف‌ها، عارف‌ها، و الهی‌دان‌ها را بررسی می‌کند. او با این کار، اثر برجسته و عمیقی به وجود آورده است.

درباره‌ی ترجمه

اساس ترجمه بر سادگی و نزدیک شدن به زبان گفتار بود، و تا جایی که می‌شد از «عادت» کنار کشیده‌ایم و از فاصله انداختن بین گفتن و نوشتن دوری کرده‌ایم، و در وقت بازخوانی‌ها تذکر مترجم همکار (نسترن) مدام در گوشم بود که «تاریخ می‌خوانیم نه ادبیات». چون ما این‌جا بیش‌تر از جمع اسم‌ها یا «ها» استفاده کرده‌ایم تا با «-ان» شاید یادآوری این نکته به خواننده‌های جوان‌تر مفید باشد که ما در زبان گفتاری موقع خواندن «ها» عملاً «ه» را نمی‌خوانیم و نرم از روی آن رد می‌شویم. مثلاً جمله‌ی «به پسرها گفتم...» را «به پسرا گفتم...» می‌خوانیم. یا «کنفوسیوس به شاگردهایش گفت...» که بیش‌تر این‌طور می‌خوانیم که «کنفوسیوس به شاگرداش گفت...». رو همین حساب، «-هایش» را بیش‌تر مواقع «-هانش» نوشته‌ایم، و مانند این‌ها.

در کتاب برابرنهادایی برای اصطلاحات انگلیسی هست که تکرار می‌شوند. هر چند خواننده‌ها با بیش‌تر آن‌ها آشنا هستند اما فهرست کردن مهم‌ترین آن‌ها می‌تواند مفید باشد. در این فهرست، آن‌چه پیشنهاد ماست با * و گاهی هم مختصری توضیح همراه است.

* آغازینه / آژینه، و شکل صفتی آن آغازینی / آژینی، برای archetypal و archetype. آغازینه نمونه‌یی است که در همان آغاز هستی بوده است، یا در ازل به وجود آمده، یا از ازل بوده است. مثلاً در فصل اول می‌خوانیم «خدایان سه آفریده‌ی زنده در مرکز زمین گذاشتند: «یک گیاه، یک سوا، و یک انسان... این سه آفریده‌ی آغازینی از زندگی‌شان گذشته و گذاشته بودند که دیگران زندگی کنند.» یا «موقعی که دامی را بنا بر آیین به خدایان می‌دادند، روانش از میان نمی‌رفت بل که به سگ‌خوش او رَوَن («روان گاو») یا حیوان اهلی آغازینی، برمی‌گشت.» اگر «ارکی تایپ» نمونه‌ی ازلی نباشد، «سرنمون» را به کار می‌بریم.

❖ **الاهیانه** The divine (در حالت اسمی): «چیزی که دارای کیفیات و صفات واقعیت یا حقیقت فرجامین است و مقدس به شمار می‌آید.» (وبستر بین المللی). الاهیانه می‌تواند به «خدا» یا وجه معنوی نوع انسان، یا مجموعه‌ی صفات و ترکیبات خدایی یا خداوار انسان تعبیر شود. در این کتاب مثلاً، خدا، نیروانه، بزهمن، و دائو، صورت‌هایی از الاهیانه به شمار می‌آیند. آن را «امر الاهی» هم گفته‌اند.

ایمان faith، گاهی هم، به قرینه، «دین» گفته می‌شود.
 ❖ **پراکنش** diaspora، بیش‌تر پراکنش یا پراکندگی یهودی‌ها منظور است.
 ❖ **پرستار** priest، با توجه به ریشه‌ی لغت «پرستیدن» که «پیرامون چیزی ایستادن» است، او یکی از «آیین‌گزار»هایی است که معمولاً پیرامون آتش ایستاده آیین قربانی را به جا می‌آورد. در موارد دیگر برای آن «کاهن» به کار برده‌ایم.
 ❖ **پس‌ازندگی** afterlive، زندگی پس از مرگ؛ بعدالموت.
 پیش‌نمونه prototype

خدازایی Theogony: پیدایش خدایان؛ تبارشناسی خدایان، به شکلی که در اسطوره‌ها گفته شده.
 ❖ **درنمودین / درنمودینه** immanent، در لغت به معنی ماننده در درون، یا «درون‌مان» است، به معنی چیزی که در چیز دیگر، مثلاً در نمودها، یا به طور کلی در جهان، زنده و باقی است یا عمل می‌کند. در الاهیات: (آن چه) در کل عالم، یا به معنی دیگر «در کل نمودها» حضور دارد، «حال» در آن‌ها یا «کامن» در آن‌ها است. از همین ماده است «درنمودینگی». این برابر نهاد در برابر «فرانمودین» پیشنهاد شده است.

دنیاورز secular، گاهی همان «سکولار» را به کار می‌بریم. از همین ماده است «دنیاورزی».
 ❖ **غم‌خواری / غم‌خواری** compassion

فرجامینه The Ultimate چیزی که در فرجام یا در نهایت کارها و چیزها قرار دارد. «فرجامینه» در فرهنگ‌های گوناگون صورت‌های گوناگون به خود می‌گیرد، و یا نام خاصی دارد.
 ❖ **فرانمودین / فرانمودینه** transcendent، در لغت به معنی «بالتر رفتن» یا «فرا رفتن» از چیز یا چیزهای دیگرست؛ «بود»ی است که از «نمودها»، یعنی از عالم طبیعی، از جان، فراتر می‌رود، و ورای همه است. گاهی برای آن «متعال» و متعالی هم به کار برده‌ایم. این اصطلاح در بیش‌تر کاربردهای فنی روبه‌روی «در نمودین» به کار برده می‌شود. از همین ماده است «فرانمودینگی».
 ❖ **فلسفه‌ی جاودان** perennial philosophy / حکمت خالده. شاید «جاودان» برای perennial زیاد

باشد، بهتر است که آن را به معنی «پایا» بگیریم، چه perennial — از per- به معنی «سراسر» و annus به معنی «سال» — در اصطلاح «گیاهان پایا» perennials در فارسی هم جا افتاده است.

* قدسینه The sacred که می‌توان «قدوس» هم گفت، آن را «امر قدسی» هم گفته‌اند.

کیهان‌زایی cosmogony پیدایش جهان، خاستگاه یا تولید عالم.

نظریه پردازی speculation

* نمودگاری / نمودگارانۀ paradigmatic

همدردی sympathy

همدلی empathy: دل خود را کنار دل دیگران گذاشتن (این ترکیب در مازندرانی به کار می‌رود).

* یزدانگان pantheon: مجموعه‌ی خدایان، ایزدان، و ارواح یک نظام اسطوره‌یی، یا الاهیاتی.

یک‌پرستی monolatry: پرستیدن یک خدای بی‌آن که خدایان دیگر نفی شوند.

یکتاپرستی monotheism: توحید، پرستیدن خدای یگانه، با نفی خدایان دیگر، که در عبارت «لااله الا الله» به خوبی دیده می‌شود.

در سراسر کتاب، «بی‌نظمی» chaos — در برابر «نظم» — به معنی «طبیعت بی‌قانون» و حالت به‌هم‌ریخته‌ی سازمان‌نیافته‌ی ماده‌ی ازلی، پیش از آفرینش صورت‌های متمایز و نظام یافته، متضاد آن cosmos است. در اسطوره‌شناسی یونانی خانوس Chaos، یکی از خدایان است.

در ترجمه‌ی قطعات کتاب مقدس از ترجمه‌ی فارسی کتاب مقدس (انجمن یخش کتب مقدسه در میان ملل: ۱۹۰۴) استفاده کرده‌ایم، و ترجمه‌های دیگر را کمابیش از همان متنی که خانم آرمسترانگ آورده‌اند به فارسی در آورده‌ایم.

از / (ممیز / اسلش / خط مورب) برای آوردن دو شکل از یک اسم یا اصطلاح استفاده کرده‌ایم که خواننده با هر کدامش که آشنا ترست همان را بخواند.

حد: در حدود

ق.م: قبل از میلاد

و: در اسم‌های خارجی برای خواندن صدای u، oo... مثل صدای و در دوغ و دوشاب فارسی. بگذریم از اسم‌های معروفی مثل بودا که نیازی نبود بنویسیم بودا.

یادآوری

در برگردان فارسی نه سطری از متن انگلیسی زده‌ایم و نه چیزی به آن اضافه کرده‌ایم با این همه یادآوری یکی دو نکته ضروری است.

اگر از اشاره کلی فصل آخر بگذریم دیگر از هیچ جریان یا اندیشه‌ی عصر میلادی چیزی گفته نمی‌شود. بنابراین مثلاً آنچه در باره‌ی سرزمین یا کشور اسرائیل گفته می‌شود ربطی به دنیای کنونی ندارد. مثلاً در صفحه‌ی ۱۰۸ آمده است که «او یعنی [عامس] فلسطی‌ها را از تفتور و آرامی‌ها را از قیر آورده بود. و آن‌ها را در عرض‌های موعودشان اسکان داده بود و حالا داشت آماده می‌شد که سرزمین اسرائیل را از روی نقشه پاک کند.» این جمله بی‌هیچ‌کم و کاستی از خود خانم آرمسترانگ است. همین‌طور از تمام تأکیدهای کتاب، از جمله تأکید «شان» در جمله بالا.

سپاسگزاری

وسط‌های سال ۲۰۰۶ از دوست نازنین مهرورزم، سپنتا حقیقی، کتاب بودایی خاصی را، چاپ توکیو، خواسته بودم. او برایم چند کتاب بودایی فرستاد همراه با همین کتاب خانم کِرِن آرمسترانگ (چاپ ۲۰۰۶). این ترجمه را مرهون سپنتا هستیم، با تشکر فراوان از او. از آقای آرش آبایی که در درست نوشتن لغات عبری کمک کرده‌اند، از خانم معصومه ارمغان به خاطر حروفچینی و صفحه‌بندی تمام کتاب، و از ناشران محترم، سرکار خانم پروانه قربانی و آقای حمید نمازی‌ها خیلی تشکر می‌کنیم.

ع. پاشایی

ساری، دارابکلا

اسفند ۱۳۸۵

مقدمه

شاید باور هر نسلی این باشد که به نقطه‌ی عطف تاریخ رسیده است، اما این طور که پیداست گویا مسائل ما مخصوصاً حل‌شدنی نیستند و آینده‌ی ما بیش از پیش نامعلوم است. خیلی از مشکلات ما بحران معنوی عمیق‌تری را پنهان می‌کنند. در طی قرن بیستم شاهد فوران خشونت در سطح بی‌سابقه‌یی بودیم. این غم‌انگیز است که توان ما در آسیب رساندن و نابود کردن همدیگر با پیشرفت فوق‌العاده‌ی اقتصادی و علمی مان هماهنگ است. گویا ما آن فرزاندی را نداریم که پرخاشگری مان را مهار کرده، و آن را درون مرزهای امن و مناسب نگه داریم. ریختن اولین بمب‌های اتمی روی هیروشیما و ناگاساکی پرده از روی آن ویرانگری نیهیلیستی ما برداشت که در قلب دستاوردهای درخشان فرهنگ نوی ما وجود دارد. به خطر فاجعه‌ی زیست‌محیطی تن می‌دهیم چون که زمین را دیگر مقدس نمی‌دانیم بل که به آن فقط به چشم یک «منبع» نگاه می‌کنیم. اگر نوعی انقلاب معنوی نباشد که بتواند پایه پای نبوغ فن‌آوری ما برود بعید است که بتوانیم سیاره‌ی مان را نجات دهیم و این‌جا تنها تربیت عقلی کافی نیست. به تجربه دریافته‌ایم که دانشگاه بزرگی می‌تواند در کنار یک اردوگاه کار اجباری وجود داشته باشد. آشویتس^۱، رواندا^۲، بوسنی، و انهدام مرکز تجارت جهانی همه تجلیات سیاهی بودند که نشان دادند اگر حس حرمت مقدس هر انسانی از دست برود چنین چیزی می‌تواند روی دهد.

دین که بناست ما را در پروردن این نگرش یاری کند، گویا خودش غالباً خشونت و درماندگی زمانه‌ی ما را بازی می‌تابد. تقریباً هر روز نمونه‌هایی از تروریسم و نفرت و نابردباری را با انگیزه‌ی دینی می‌بینیم. روز به روز به تعداد مردمی که نظرها و اعمال سنتی دینی را کافی و وافی ندیده‌اند اضافه می‌شود. این‌ها به هنرهای تجسمی، موسیقی، ادبیات، رقص، ورزش، یا به مواد مخدر رو می‌آورند تا آن تجربه‌ی فرامودین را، که به نظر می‌رسد انسان‌ها به آن نیاز دارند، از این راه‌ها به دست آورند. ما همه دنبال لحظات وجد و شوریم، یعنی موقعی که ما کامل‌تر از پیش ساکن انسانیت خویش ایم و

1. Auschwitz

2. Rowanda

حس می‌کنیم که عمیقاً درون‌مان را لمس کرده و موقتاً به ورای خودمان بالا رفته‌ایم. ما موجودات معناجو هستیم و اگر نتوانیم در زندگی‌مان معنا و ارزشی پیدا کنیم، به خلاف سایر جانوران، خیلی ساده دچار نومیدی می‌شویم. به دنبال راه‌های تازه‌ی دینی بودن می‌گردیم. از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ در خیلی از بخش‌های جهان یک تجدید حیات معنوی پیدا شده است، و دینداری ستیزه‌جویی که غالباً آن را «بنیادگرایی» می‌خوانیم فقط یکی از تجلیات جست‌وجوی پسامدرن ما برای روشن‌شدگی است.

باور من این است که می‌توانیم راه بیرون آمدن از تنگنایی را که حالا در آنیم، در دوره‌ی پیدا کنیم که کارل یاسپرس،^۱ فیلسوف آلمانی، آن را عصر محوری می‌نامد چون که این عصر در تحول معنوی انسانیت کار محور را می‌کند.^۱ از حدود ۹۰۰ تا ۳۰۰ ق م^۲ در چهار منطقه‌ی متمایز، سنت‌های بزرگ جهانی پیدا شدند که در پروردن انسانیت استمرار داشته‌اند: آیین کُنْفُوسیوس^۳ و آیین دائو^۴ در چین؛ هندویسم^۵ و آیین بودا^۶ در هند؛ یکتاپرستی^۷ در اسرائیل؛ و خردگرایی^۸ فلسفی در یونان، که دوره‌ی بودا، سقراط، کُنْفُوسیوس و اِرمیا، عارفان اَوَپَنیشدها،^۹ مَنسیوس^{۱۰} و یُورِپیِدِس بود.^{۱۱} در این دوره‌ی خلاقیت شدید، نواح معنوی و فلسفی پیشگام یک جور تجربه‌ی انسانی کاملاً نویی بودند. خیلی از آن‌ها در گمنامی کار کردند، اما دیگران روشتانی شدند که هنوز می‌توانند ما را پر از هیجان کنند چون به ما نشان دادند که انسان چه باید باشد. این عصر محوری از دوران‌سازترین دوره‌های دگرگونی فکری، روان‌شناختی، فلسفی و دینی تاریخ مکتوب شد؛ چیزی را نمی‌توان به آن مانند کرد مگر دگرگونی بزرگ غرب را که مدرنیته‌ی علمی و فن‌آورانه را آفرید.

اما فرزانه‌های عصر محوری، که در شرایط خیلی متفاوتی زندگی می‌کردند، چه‌طور می‌توانند بازگوی وضعیت کنونی ما باشند؟ چرا برای یاری گرفتن باید دست به طرف کُنْفُوسیوس یا بودا دراز کنیم؟ بی‌شک مطالعه‌ی این دوره‌ی دور می‌تواند فقط تمرینی در باستان‌شناسی معنوی باشد، در حالی که ما نیاز به آفرینش ایمانی داریم که نوآوری بیش‌تری داشته باشد تا واقعیت‌های جهان ما را منعکس کند. اما، اگر راستش را بخواهید، ما هیچ‌وقت از بینش‌های عصر محوری فراتر نرفته‌ایم. در زمان‌های بحران معنوی و اجتماعی، مردها و زن‌ها برای راهنمایی گرفتن همیشه به این دوره رو آورده‌اند. آن‌ها شاید کشفیات محوری را به صورت‌های متفاوتی تعبیر کرده باشند اما هرگز موفق

1. Karl Jaspers

۲. همه‌ی تاریخ‌ها ماقبل میلاد است، اگر جز این باشد گفته خواهد شد.

3. Confucianism

4. Daoism

5. Hinduism

6. Buddhism

7. monotheism

8. rationalism

9. Upanishad

10. Mencius

11. Euripides

نشده‌اند که از آن‌ها فراتر بروند. مثلاً، یهودیت خاخامی، مسیحیت و اسلام، همه شکفتگی‌های امروزی عصر محوری آغازین بودند. این سه سنت، چنان‌که در فصل آخر این کتاب خواهیم دید، همه آن بینش محوری را از نو کشف کردند و آن را به طرز حیرت‌انگیزی به زبانی برگرداندند که مستقیماً بازگوی اوضاع زمانه‌ی شان بود.

انبیاء، عارف‌ها، فیلسوف‌ها و شاعرهای عصر محوری آن قدر پیشرفته و رؤیاشان آن قدر بنیادی بود که نسل‌های بعدی شاید سعی می‌کردند آن‌ها را رقیق کنند، و آن‌ها غالباً در این فرایند، دقیقاً آن نوع از دینداری را به وجود آوردند که مصلحان محوری می‌خواستند از آن خلاص شوند. به عقیده‌ی من، چیزی که در جهان جدید رخ داده همین است. فرزانه‌های محوری برای زمان ما پیام مهمی دارند اما بینش‌هاشان برای خیلی‌هایی که امروزه خود را دیندار می‌دانند حیرت‌انگیز، و حتا تکان‌دهنده خواهد بود. مثلاً، غالباً این را مسلم گرفته‌اند که ایمان، مسأله‌ی باور داشتن به بعضی گزاره‌های اعتقادی است. در واقع، عموماً متدینان را «مؤمنان» می‌خوانند چنان‌که گویی کار مهم آن‌ها قبول مقولات ایمان است. اما بیش‌تر فیلسوف‌های محوری هیچ جور رغبتی به نظریه یا متافیزیک نداشتند. باورهای الاهیاتی، شخص موضوعی بود که کسی مثل بودا کلاً اعتنایی به آن‌ها نمی‌کرد، بعضی فرزانه‌ها، سرسختانه، حتا از بحث در الاهیات هم پرهیز می‌کردند، و مدعی بودند که این کار حاصلی جز پریشانی و آسیب ندارد. دیگران دلیل می‌آوردند که گشتن دنبال آن نوع از یقین، مطلق، که خیلی‌ها انتظار داشتند دین آن را به آن‌ها بدهد، خامی و خیالبافی و پیراهه رفتن است.

همه‌ی سنت‌هایی که در عصر محوری توسعه یافتند مرزهای آگاهی انسان را گسترده‌تر کردند و در مغز هستی آن‌ها یک بُعد فرانمودین کشف کردند اما لزوماً این را چیزی فراطبیعی نمی‌دیدند و بیش‌ترشان از بحث در آن خودداری کردند. دقیقاً به این خاطر که این تجربه نگفتنی بود، نگرش درست فقط سکوت حرمت‌آمیز بود. فرزانه‌ها بی‌شک نمی‌خواستند که دیدگاه خود را از این حقیقت فرجامین بار دیگران کنند، بل که کاملاً برعکس، آن‌ها معتقد بودند که هیچ‌کس هرگز نباید در زمینه‌ی ایمان هیچ جور آموزش دینی ببیند یا آن را به صورت دست دوم از دیگران بگیرد. لازم بود که خود او در هر چیزی شک کند و هر آموزه‌ی را با محک تجربه بسنجد. در واقع، چنان‌که خواهیم دید، اگر نبی یا فیلسوفی شروع کند به پافشاری سر نظریه‌های الزام‌آور، معمولاً این کارش نشانه‌ی آن است که از شتاب عصر محوری کاسته شده است. اگر از بودا یا کنفوسیوس می‌پرسیدند که به خدا اعتقاد دارند یا نه، احتمالاً کمی ابرو درهم می‌کشیدند و با ادب بسیار توضیح می‌دادند که این سؤال درخوری نیست. اگر کسی از عاموس یا حزقیال می‌پرسید که آیا موحد یا یکتاپرست است، یعنی فقط به یک خدا باور

دارد، او هم پریشان می‌شد. مسأله، یکتاپرستی نبود. در کتاب مقدس [تورات و انجیل‌ها] در زمینه‌ی یکتاپرستی سخنانی که ابهام نداشته باشد بسیار کم‌اند، اما جالب این است که خاستگاه سرسختی، بعضی از این احکام عقیدتی عملاً از روح اصلی عصر محوری آمده است.

مهم، رفتار تان بود نه عقیده تان. دین، به‌جا آوردن اعمالی است که شما را در عمق جان تان دگرگون می‌کند. پیش از عصر محوری، مرکز جست‌وجوی دینی آیین و قربانی جانوران بود. در نمایشنامه‌های مقدس، الهیانه را تجربه می‌کردید که، مثل تجربه‌ی تئاتری بزرگ امروز، شما را با سطح دیگری از وجود آشنا می‌کرد. فرزانه‌های محوری این را دگرگون کردند؛ برای آن‌ها آیین همچنان ارزشمند بود. اما یک معنای اخلاقی تازه به آن داده و سلوک اخلاقی را در قلب زندگی معنوی نشانده بودند. تنها راهی که می‌توانستید با چیزی روبه‌رو شوید که آن‌ها «خدا»، «نیروانه»، «برهمن» یا «راه» [دائو] می‌خواندند همان پیش‌گرفتن زندگی غم‌خوارگی بود. در حقیقت، دین غم‌خوارگی بود. امروزه فرض ما غالباً بر این است که پیش از قبول یک شیوه‌ی زندگی دینی [اول] باید خودمان را به این راضی کنیم که خدا یا «مطلق» وجود دارد. کار علمی خوب این است که اول اصلی را بنا بگذارید؛ بعد می‌توانید آن را به کار بندید. اما اگر فرزانه‌های محوری این را می‌شنیدند شاید می‌گفتند مثل این است که گاری را جلوی اسب ببندند. اول باید زندگی اخلاقی پیشه کنید، بعد نسیکخواهی. پرورده، نه اعتقاد متافیزیکی، منش تان می‌شود و به شما نشانه‌هایی از آن فرانمودینگی / تعالی را که دنبالش هستید بدهد.

غرض این بود که شما می‌بایست آماده‌ی دگرگون شدن باشید. فرزانه‌های محوری رغبتی به این نداشتند که شاگرد هاشان را به مختصری روحیه‌ی آموزنده بیارایند، که بعد آن‌ها بتوانند با نیروی تروتازه‌تری به زندگی خود محور عادی‌شان برگردند. مقصودشان ساختن انسانی از نوع کاملاً متفاوتی بود [همان «عالمی دیگر بایست ساخت وژ نو آدمی»]. همه‌ی فرزانه‌ها معنویت هم‌دلی و غم‌خوارگی را موعظه می‌کردند؛ تمام هم و غم‌شان این بود که مردم باید دست از خودپرستی و آز، خشونت و نامهربانی بردارند. نه فقط کشتن انسانی دیگر نادرست بود بل که حتا نمی‌بایست کلام خصمانه به کسی گفت یا حرکتی خشم‌انگیز کرد. وانگهی، کمابیش همه‌ی فرزانه‌های محوری به این‌جا رسیدند که نباید نیکخواهی تان را منحصر به مردم خودتان بکنید؛ مهر و دلبستگی تان باید به‌طریقی به تمام جهان گسترش پیدا کند. در واقع، وقتی مردم کم‌کم چنبره‌ی افق‌ها و همدردی‌هاشان را تنگ‌تر کردند، این نشانه‌ی دیگری بود از به آخر رسیدن عصر محوری. هر سنتی قاعده‌ی طلایی خاص خود را فرمول‌بندی کرده است؛ با دیگران آن مکن که به خود نمی‌پسندی. دین

از نظر فرزانه‌های محوری، احترام به حقوق مقدس همه‌ی انسان‌ها بود، نه داشتن اعتقاد درست‌اندیش. اگر مردم به دیگران دل‌نمودگی نشان می‌دادند و گشاده‌دست بودند، می‌توانستند جهان را نجات دهند.

باید این منش محوری را از نو کشف کنیم. ما در دهکده‌ی جهانی‌مان دیگر نمی‌توانیم دید کوتاه‌اندیشانه یا بسته‌یی داشته باشیم. باید آن طور زندگی و رفتار کردن را یاد بگیریم که مردم سرزمین‌های خیلی دور هم مثل خود ما برای ما همان قدر مهم باشند. این طور نبوده که فرزانه‌های عصر محوری اخلاق غم‌خوارانه را در شرایط ساده‌یی به وجود آورده باشند. هر سنتی [از این عصر] در جوامعی مثل جامعه‌ی ما رشد کرد، یعنی در جامعه‌یی که شیرازه‌اش از خشونت و جنگی که هرگز تا آن روز نبوده پاره شده بود؛ در واقع، اولین کاتالیزور دگرگونی، دینی معمولاً طرد اصولی، پرخاش‌گری بود که فرزانه‌ها در محیط‌شان شاهد آن بودند. فیلسوف‌های محوری موقعی به جهان درون رسیدند که خواستند علت‌های خشونت را در جان‌شان پیدا کنند و این‌جا بود که کشف عالم از دیرباز نامکشوف تجربه‌ی انسانی را شروع کردند.

وفاق عصر محوری گواه روشنی است بر یکسانی جست‌وجوی معنوی نژاد انسان. ملت‌های محوری همه به این‌جا رسیدند که اخلاق غم‌خوارگی کارساز است. همه‌ی سنت‌های بزرگی که در این زمان به وجود آمده بودند در ارزش‌والای احسان و نیکخواهی هم‌دل‌اند، و این به ما نکته‌ی مهمی از انسانیت می‌گوید. پی بردن به این‌که ایمان ما عمیقاً با ایمان دیگران هم‌نوايي دارد، تجربه‌ی تأییدکننده‌ی است. پس، ما بی‌آن‌که از سنت‌ها مان ببریم می‌توانیم از دیگران یاد بگیریم که چه طور جست‌وجوی زندگی هم‌دلانه‌ی خاص خود را محکم‌تر کنیم.

ما نمی‌توانیم دستاوردهای عصر محوری را بفهمیم مگر آن‌که با آن‌چه پیش از آن بوده آشنا شویم. بنا بر این، باید دین پیشامحوری، سپیده‌دم عصر باستانی را بفهمیم. این عصر ویژگی‌های مشترک خاصی داشت که همه برای عصر محوری مهم بودند. مثلاً، بیش‌تر جوامع یک باور آغازین به خدای برین داشتند که غالباً او را آسمان‌خدا می‌خواندند، چون او با آسمان‌ها پیوستگی داشت.^۲ از آن‌جا که او تقریباً دست‌نیافتنی بود، امکان‌ش بود که از دانستگی دینی بیرون برود. بعضی می‌گفتند که او «ناپیدا شد»، دیگران می‌گفتند که نسل جوان‌تری از خدایان پویاتر او را به‌قهر از مقام‌اش پایین کشیده بودند. مردم معمولاً قدسینه را همچون حضور در نمودین در جهان پیرامون و درون خودشان تجربه می‌کردند. بعضی باور داشتند که خدایان، مردها، زن‌ها، جانوران، گیاهان، حشرات و سنگ‌ها همه در همان زندگی خدایی شریکند. همه تابع یک نظم کیهانی بودند، نظمی ناظر بر همه که نگهدار

کل هستی بود. حتا خدایان هم می‌بایست از این نظم اطاعت کنند، و آن‌ها در حفظ نیروهای خدایی. عالم با انسان‌ها همکاری می‌کردند. اگر این‌ها مدام شاداب نمی‌شدند، جهان در یک تله‌ای آغازین فرو می‌رفت.

قربانی حیوان در جهان باستان یک عمل دینی جهان‌شمول و یک راه بازیافت نیروهای از دست رفته‌ی بود که نگهدار هستی جهان بودند. باور نیرومندی وجود داشت که زندگی و مرگ، خلایقیت، و نابودی به‌طور جدانشدنی در هم بافته شده‌اند. مردم فهمیدند که فقط برای این زنده مانده‌اند که موجودات دیگر جان‌شان را فدای آن‌ها کرده‌اند، پس ذبیحه یا حیوان قربانی شده را به این خاطر که خود را در راه آن‌ها قربانی کرده ارج می‌نهادند.³ از آن‌جا که بی‌چنین مرگی زندگی در کار نخواهد بود، بعضی‌ها تصورشان بر این بود که جهان از اثر یک قربانی در ازل به هستی آمده است. دیگران داستان‌هایی از یک خدای آفریدگار می‌گفتند که اژدهایی را — که رمز عمومی آن‌بی‌صورت و بی‌تعین است — می‌کشد تا از بی‌نظمی نظم درآورد. وقتی پرستنده‌ها این رویدادهای اسطوره‌ی را در نیایش آیینی‌شان دوباره به نمایش در می‌آوردند حس می‌کردند که به آن زمان مقدس برده شده‌اند. آن‌ها غالباً با اجرای آیینی، برنامه‌ی تازه‌ی را شروع می‌کردند که کیهان‌زایی ازلی را از نو نمایش می‌داد، تا در فعالیت اخلاقی شکننده‌شان یک نیروی خدایی بدمد. هیچ چیز ادامه پیدا نمی‌کرد مگر که به این طریق «جان بگیرد» یا به «روان» آراسته شود.⁴

دین باستانی بسته به چیزی بود که آن را فلسفه‌ی جاودان خوانده‌اند، چون که این در بیش‌تر فرهنگ‌های پیشامدرن، به صورتی، حضور داشت. هر شخص و شیء یا هر تجربه‌ی روی زمین یک مثال یا نمونک،¹ یا سایه‌ی کمرنگ واقعیتی در جهان خدایی بود.² بنا بر این، جهان مقدس پیش‌نمونه‌ی هستی انسان بود، و چون غنی‌تر، قوی‌تر و پاینده‌تر از هر چیز دیگر روی زمین بود، مرده‌ها و زن‌ها سخت می‌خواستند در آن مشارکت کنند. فلسفه‌ی جاودان امروزه هنوز در زندگی بعضی قبایل بومی عامل کلیدی است. مثلاً بومی‌های استرالیا، عالم مقدس وقت رؤیا³ را همان قدر واقعی احساس می‌کنند که جهان مادی را. در خواب یا در آنات رؤیا نگاه‌های کوتاهی به وقت رؤیا می‌اندازند، که بی‌زمان و «هرهنگامی» است. زمینه‌ی ثابت زندگی متعارف را می‌سازد که مرگ و جریان و تغییر نایستا مدام از آن توش و توان می‌گیرند. موقعی که استرالیایی به شکار می‌رود رفتار اولین شکارچی را

1. replica

۲. «صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاسی». م.

3. Dreamtime

موبه مو سرمشق خود می‌کند و احساس کلی او این است که با او یگانه است و به حقیقت توانا تر او دست پیدا کرده است. بعداً، موقعی که از آن غنای آغازین دور می‌افتد، می‌ترسد که عالم وقت او را جذب کند، و او را و هر کاری را که می‌کند به نیستی ببرد.⁶ این تجربه‌ی باستانی‌ها هم بود. آن‌ها در حقیقت موقعی وجود داشتند که در آیین‌شان به خدایان اقتدا می‌کردند و فردیت تنهای شکننده‌ی زندگی دنیایی‌شان را کنار می‌گذاشتند. آن‌ها موقعی انسانیت‌شان را به کمال می‌رساندند که دست از فقط خودبودن‌شان برداشته و حرکات دیگران را تکرار کرده باشند.⁷

انسان‌ها عمیقاً ساخته و پرداخته‌اند.⁸ پیوسته سعی می‌کنیم که سرشت‌مان را بهبود ببخشیم و به آرمان‌مان نزدیک شویم. حالا که ما فلسفه‌ی جاودان را کنار گذاشته‌ایم، باز مردم برده‌وار فرمان‌های مُد را دنبال می‌کنند حتا به سر و صورت و اندام‌هاشان ظلم می‌کنند تا معیار رایج زیبایی را بسازند. کیش شهرت نشان می‌دهد که ما هنوز به مدل‌هایی احترام می‌گذاریم که نمودگار «فرانسانیت» اند. مردم گاهی راه‌های دور و درازی را طی می‌کنند که بت‌شان را ببینند، و وجد بودن در حضور آن‌ها را در خود تشدید کنند. از لباس و رفتار آن‌ها تقلید می‌کنند. به نظر می‌رسد که انسان‌ها طبعاً مایل به آغازینی‌ها^۱ و نمودگاری‌ها^۲ اند. فرزانه‌های محوری روایت معتبرتری از این معنویت را تحول بخشیدند و به مردم یاد دادند که خود درونی آرمانی آغازینی را جست‌وجو کنند.

عصر محوری کامل نبود. ناکامی بزرگ آن بی‌اعتنایی به زن‌ها بود. این معنویت‌ها کمابیش همه در یک محیط شهری توسعه پیدا کردند، که قدرت نظامی و فعالیت پرخاشگرانه‌ی تجاری بر آن مسلط بود، و در آن زن‌ها احتمالاً موقعیتی را که در یک اقتصاد روستایی‌تر از آن برخوردار بودند از دست داده بودند. هیچ فرزانه‌ی محوری زن وجود ندارد، و حتا موقعی که به زن‌ها اجازه دادند نقش فعالی در این ایمان نو داشته باشند باز معمولاً در حاشیه بودند. این‌طور نبود که فرزانه‌های محوری از زن‌ها بدشان می‌آمده، بل که غالباً فقط به آن‌ها توجه نداشتند. موقعی که آن‌ها از «مردهای بزرگ» یا «مردهای روشن» حرف می‌زدند، مقصودشان «مردها و زن‌ها» نبود، اگر از بیش‌ترشان در این زمینه توضیح می‌خواستند احتمالاً قبول می‌کردند که زن‌ها هم مستعد این رستگاری هستند.

دقیقاً به این خاطر که مسأله‌ی زن‌ها برای عصر محوری بسیار حاشیه‌یی بود، من به این‌جا رسیدم که هرچو بحث دنباله‌دار در این زمینه مغل کار ما خواهد بود. هر وقت که خواستیم به آن بپردازیم به نظرم دست و پاگیر آمد. گمان می‌کنم که این موضوع درخور مطالعه‌ی جداگانه‌یی باشد. این‌طور نیست که فرزانه‌های محوری همه‌شان، مثل بعضی از آبای کلیسا، ضد زن بوده باشند، آن‌ها

مردم‌های زمانه‌ی خودشان، و چنان دل مشغول رفتار پرخاشگرانه‌ی جنس خودشان بودند که به ندرت به زن‌ها توجه می‌کردند. ما نمی‌توانیم چشم‌پسته از مصلحان محوری پیروی کنیم؛ در واقع، دست زدن به چنین کاری اساساً نقض روح عصر محوری است، که اصرار داشت این جور سازگاری مردم را به نوعی برداشت از خود — که پست‌تر و ناپخته‌تر است — گرفتار می‌کند. کاری که می‌توانیم بکنیم این است که آرمان محوری مهر کلی برای همه، از جمله به جنس زن، را گسترش دهیم. موقعی که سعی می‌کنیم رؤیای محوری را از نو به وجود بیاوریم باید بهترین بینش‌های مدرنیته را به بحث بگذاریم.

ملت‌های محوری نه به‌طریقی یکسان، بل که هر کدام به آهنگ خودشان تکامل و توسعه پیدا کردند. گاهی به بینشی می‌رسیدند که به حق شایسته‌ی عصر محوری بود اما بعد عقب می‌کشیدند، مردم هند همیشه در پیشرفت محوری پیشگام بودند. در اسرائیل، انبیا، کاهن‌ها و تاریخ‌نگارها گهگاه، به طریق ایست و حرکت، به این آرمان نزدیک می‌شدند، تا آن‌که در قرن ششم به بابل تبعید شدند و یک دوره‌ی سخت کوتاه خلاقیت چشمگیری را تجربه کردند. پیشرفت، در چین، آهسته و فزاینده بود تا آن‌که کُنْفُوسِیُوس اولین معنویت کامل محوری را در اواخر قرن ششم تحول بخشید. یونانی‌ها از همان ابتدا نسبت به ملت‌های دیگر در جهت کاملاً مختلفی رفتند.

در نظر یاسپرس عصر محوری همزمان‌تر از اینی بود که عملاً بوده است. او تلویحاً می‌گفت که مثلاً بودا، لائوزه^۱، کُنْفُوسِیُوس^۲، موزه^۳ و زردشت همه کمابیش در یک زمان زندگی می‌کردند. پژوهش جدید در این تاریخ‌گذاری تجدید نظر کرده است. حالا مسلم است که زردشت نه در قرن ششم که خیلی جلوتر از این تاریخ زندگی می‌کرد. تعیین دقیق تاریخ بعضی از این جنبش‌ها خیلی سخت است، خصوصاً در هند، که آن‌جا چندان رغبتی به تاریخ نشان نمی‌دادند و سعی نمی‌کردند گزارش‌های گاه‌شمارانه‌ی دقیقی را نگه دارند. مثلاً حالا غالب هندشناس‌ها قبول دارند که بودا یک قرن تمام بعد از زمانی که پیش‌ترها فکر می‌کردند، زندگی می‌کرد. و لائوزه، فرزانه‌ی دائویی، نه در قرن ششم — آن‌طور که یاسپرس خیال می‌کرد — معاصر کُنْفُوسِیُوس و موزه نبود، بل که بی‌گمان در قرن سوم زندگی می‌کرد. من سعی کرده‌ام که پایه‌پای جدیدترین مناظرات دانشمندان حرکت کنم، اما در حال حاضر خیلی از این تاریخ‌ها می‌توانند فقط حدس و گمان باشند، و احتمالاً هرگز هم به قطع و یقین دانسته نخواهند شد.

اما به‌رغم این مشکلات، تحول کلی عصر محوری بینشی به تکامل معنوی این آرمان مهم به ما

1. Laozi

2. Confucius

3. Mozi

می‌دهد. ما این فرایند را از نظر گادشماری دنبال کرده پیشرفت چهار ملت محوری را در کنار هم ترسیم می‌کنیم و آن رؤیای نور را تماشا می‌کنیم که به تدریج ریشه می‌زند، به اوج می‌رسد و سرانجام در آخر قرن سوم پزمرده می‌شود. اما این پایان قصه نیست، پیشگام‌های عصر محوری پی‌هایی را ریخته‌اند که دیگران می‌توانند روی آن‌ها بنا کنند. هر نسلی سعی می‌کند که این بینش‌های آغازین را با شرایط خاص خود سازگار کند، و این باید وظیفه‌ی امروزی ما باشد.